خراسان بزرگ:سال دوم،شماره(۴)، پائیز ۱۳۹۰
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.2, No. 4, Autumn 2010

نقش مهــاجرین خــراسان بزرگ در تــوسعه‌ی فرهنگ ایــرانی آسیــای صغیر

(قرن پنجم تا نهم هجری)

فاطمــه تقــوایی[۱]

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۷/۳
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۹/۱۸

چکیــده

مهاجرت تعداد زیادی از ایرانیان به آسیای صغیر که با فتح بزرگ آلب ارسلان در ملازگرد، بسیار پررنگ‌تر گردیده بود، از قرن هفتم به بعد و با شروع حملات مغول، گستردگی بیشتری پیدا کرد. شکل-گیری دولت سلجوقیان روم خیلی زود آناتولی را نه تنها به عنوان پایگاه جدید قدرت و رفاه، بلکه به عنوان کانون تحولات فرهنگی مطرح کردکه در آن رواج محسوس عنصر ایرانی بیش از همه جلب نظر می کرد. در این میان مهاجرین خراسان بزرگ، نقشی اساسی درتوسعه‌ی فرهنگ ایرانی آسیای صغیر داشتند.

موضوع اساسی در تحقیق حاضر، بررسی چگونگی حضور این مهاجران خراسانی و میزان تاثیر آنان در توسعه‌ی فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر می‌باشد. نگارنده با استفاده از روشی تاریخی با رویکرد توصیفی و تحلیلی، به بررسی منابع و اطلاعات موجود پرداخته و حتی‌الامکان سعی نموده است منابع تحقیقی و پژوهشهای صورت گرفته را با منابع اصلی، مقایسه نموده و در صورت وجود اختلاف به بررسی و نقد آنها بپردازد.

گذشته از جمع آوری اسامی و شرح حال خراسانیانی که از اواخر قرن پـنجم تـا ابتـدای قـرن نهـم هجری به این منطقه مهاجرت نموده و منشا اثر واقع شده اند؛ یافته‌های دیگر این پژوهش بر این نکات تاکید دارند که آنان به همراه خود، فرهنگ، آداب و رسوم و نشانه های بارزی از علم، هنر و دانش رایـج در ایران عصر سلجوقی را رواج دادند و آثار علمی، هنری، ادبی و... بسیاری را خلق کردند. در این میـان تعامل میان ایرانیان و حاکمان سلجوقی روم و شرایط مناسب فراهم شده توسط آنان نیز زمینـه را بـرای رشد وشکوفایی فرهنگ ایرانی ایجاد کرد.

کلیـد واژه‌ها:

مهاجرت، سلجوقیان روم، ملازگرد، آسیای صغیر، فرهنگ ایرانی، مهاجرین خراسانی.

---

[۱] دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

مقدمــه

سقوط سلسله‌ی ساسانی به سلطه سیاسی ایران در بسیاری از مناطق تحت نفوذ آن ازجملـه، آناتولی خاتمه داد. اما وجود برخی قرائن و شواهد تاریخی حکایـت از ادامـه‌ی حضـور ایرانیـان و فرهنگ ایرانی در آن سامان دارد. یکی از بارزترین نشانه‌هایی که به طـور مسـتقیم بـر ادامـه‌ی سکونت ایرانیان درمنطقه دلالت می کند استفاده امپراطوران روم از ایشان در سپاه است؛ طبری از حضور تعداد قابل توجهی از ایرانیان در سپاه امپراطور تئوفیل در جنـگ بـا معتصـم عباسـی و از حضور شخصی به نام رستم و یارانش که در جریان حمـلات مسـلمانان در جبهـه‌ی روم و علیـه مسلمانان می‌جنگید خبر می‌دهد.[۱]

مطلبی که در این تحقیق حائز اهمیت است چگونگی و نحوه ی مشـارکت ایرانیـان در آنهـا است و آنچه به طور مشخص از منابع مستفاد می‌گردد حضور تعداد قابل توجه ایرانیان و به ویژه خراسانیان در این فتوح است.[۲] احتمال دارد ایرانیانی که در این فتوح شرکت داشتند به سکونت در آن مناطق ادامه داده باشند، طبری ساخت مصیصه را بـه شخصـی بـه نـام جبرئیـل بـن یحیـی خراسانی منسوب می‌داند.[۳] اردوی سپاهیانی که در دوران خلافت مهدی به آناتولی فرستاده شـد، شامل ایرانیها، ترکها و سغدیان بود که از فرغانه، اسپیجاب، بلخ، خوارزم، هرات و سمرقند تشکیل می شد و مهمتر اینکه در میان نام فرماندهان این سپاه به اسامی مانند: افشین وگوهرآیین بر می خوریم که خود حکایت از ایرانی بودن آنان دارد.

در اوان حمله‌ی مغول یعنی در آغاز قرن هفتم هجری، تمدن ایـران اسـلامی، در مشـرق و مرکز ایران به مراحل عمده ای از ترقی رسیده و شـماره‌ی دانشـمندان و اهـل علـم و اطـلاع و عرفان و ادب بسیار زیاد بوده است و طبعا عده‌ی کثیری از آن قوم در گیرودار هجومهای بی امان مغول از بین رفتند ولی عده‌ی کمی از آنان یا به ممالک مجاور گریخته و در پناه امرای آن نواحی به کار خود ادامه دادند و یا درخود ایران، احیانا، از زیر ضربات حمله مغول جـان بـه در بـرده، در گوشه و کنار مملکت پناه جستند. در این زمان پناهگاههایی در ایران و خارج از ایران وجود داشت و آنانکه از تیغ بی‌دریغ مغول امان یافته و جانی به در برده بودند؛ غالباً به این پناهگاهها گریخته

---

[۱] ابوجعفر محمد بن جریر طبری ، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۹ (بیروت: موسسه عزالدین ۱۴۱۳ق)، ص ۲۹ و ج۱ ص ۳۹۹.

[۲] طبری از حضور سپاهیان خراسان در لشکر خلیفه المهدی در سال ۱۵۹ هجری خبر می‌دهد به گزارش وی آنـان تـا آنقـره پـیش رفتند ج۴، ص ۸.

[۳] طبری، ج۷، ص۲۵۶.

و در آنجا بقیه‌ی ایام حیات را سپری کردند.[۱] یکی از این پناهگاهها آسیای صغیر بود که توسـط سلجوقیان روم اداره می‌شد، پادشاهان این حکومت چون دریافتند مقاومـت در برابرمغـول کـه از شرق چون طوفانی درحرکت بود ممکن نیست، پس از اظهار انقیاد ظاهری، در برابـر آنـان خطـر حمله مغول را برطرف ساختند.[۲] این امر در حرکـت مـوج عظیمـی از ایرانیـان، علـی الخصـوص خراسانیان به سمت آناتولی نقش داشت؛ که در دگرگونی فرهنگ این منطقه بسیار شـایان توجـه است.

کارگزاران اداری و سیـاسی خـراسان درآسیـای صغیر

با نگاهی به تاریخ سیاسی حکومـت سـلاجقه‌ی روم بـه تعـداد زیـادی از اسـامی‌ایرانـی، بـر می‌خوریم که با عنوان نماینده‌ی سیاسی و یا سفارت از طرف سلاطین آناتولی به دربار ایلخانی، و یا نزد جلال‌الدین خوارزمشاه و یا ماموریتهای دیگر فرستاده شده‌اند و یا ایرانیـانی کـه بـا همـین عناوین و مناصب به روم رفته‌اند. طبعا این رفت وآمدهای سیاسی که نقش ایرانیان در اکثر آنهـا بسیار پر رنگ است نقش اساسی در حفظ و توسعه‌ی فرهنگ ایرانی در منطقه داشته اند کـه بـه آن پرداخته خواهد شد. تعدادی ازخراسانیان نیز به مقام وزارت، قضاوت و گـاه منصـب پروانگـی رسیدند که در این پژوهش سعی می شود با استفاده ازمنابع، چگونگی حضور آنان را دنبال کرد.

اولین خراسانی که در منابع به نام وی به عنوان سفیر سیاسی برمی‌خوریم، مربوط به همین دوران است. وی قاضی مجیرالدین عمر بن سعد خوارزمیر است «که فحول ائمه‌ی خوارزم بـود و در علم کلام مشارالیه و در سایر علوم متفق علیه» سلطان جلال الـدین وی را بـه رسـالت نـزد علاءالدین کیقباد به روم فرستاد و خبر فتح آذربایجان و تمایل بـه گشـودن بـاب دوسـتی را بـه اطلاع علاءالدین رساند.[۳] فرد دیگری را که به نام وی بر می‌خوریم، تـاج الـدین معتـزابن محـی الدین طاهر خوارزمی بود که قاضی القضاۀ ممالک سلطان جلال الـدین خـوارزم شـاه بـود و بـه عنوان امارت و تحصیل مال ممالک به روم آمد و مرتبه ی وزارت داشت و تحصیل مال و قروض

---

[۱] ذبیح الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران* ، ج ۳، چ سیزدهم (تهران: چاپخانه امین، ۱۳۷۳) ، ص ۳۰۵.

[۲] محمد فواد کوپرولو. *صوفیان نخستین در ادبیات ترک*: ترجمه و تصحیح توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: انجمـن آثـار و مفـاخر فرهنگی، ۱۳۸۵، ص۲۳۶.

[۳] ابن العبری، غریغوریوس بن هارون، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه عبد المحمد آیتی (تهران:انتشارات علمی فرهنگی۱۳۷۷)، ص۳۰۵.

سلاطین و شمس الدین بابا طغرایی[۱] را به او حوالت کرده بودند و در زمان حکومت علاءالدین ،به سبب آنکه وزیر پیشه بود و پدرش قاضی مجیر الدین در حضرت جـلال الـدین مرتبـه ی وزارت داشت و از آنجا به خدمت علاء الدین کیقباد به رسالت آمده بود «در مهمات و مصالح ممالک بـا دیگر ارکان دولت مشارکت و مساهمت یافت».[۲]

اعزام کارگزاران ایرانی توسط حاکمان مغول از طرفی سبب حضور ایرانیان در رده های بالای تصمیم گیری اجتماعی و فرهنگی و از طرف دیگر سبب مهاجرت گروه های معتنابهی از ایرانیان به همراه این افراد، برای کمک در اداره ی امور بود که به گسـترش فرهنـگ ایرانـی در جامعـه کمک فراوانی می‌کرد. به عنوان مثال: آقسرایی از تعداد زیادی ایرانی صحبت می‌کند که صاحب فخر الدین علی قزوینی، به هنگام وزارت ،آنها را در مناصب مختلف به کار گماشت: «فی الجمله صاحب قزوینی خلقی بسیار و طایفـه ی بیشـمار از تبریـزی و همـدانی و عراقـی و اصـفهانی و خشکانی و **خراسانی** و گرجی و الانی و مرندی و نخجوانی و تفلیسی وارانی استصحاب نمود و از ارباب قروض هم از آن طوایف بعضی را به حجابت و بعضی را به نیابت خود منسـوب و موسـوم گردانید».[۳]

امام معظم نجم الدین نخجوانی، خراسانی دیگری بود که در دوران اختلافـات سـلطان رکـن الدین و برادرش عز الدین به وزارت منسوب شد و به گفته‌ی ابن بی بی: «در فنـون علـوم بحـر مواج و سحاب ثجاج بود و شرع و حکومت را جمع کرده و معقول و منقول را در ذات کریم امتزاج داده» بود ولی ظاهرا مدت وزارت وی چندان به درازا نکشید زیرا متوجه شد کـه کارهـا برسـبیل وجوب نمی‌رود.[۴]

---

[۱] شمس الدین حمزة ابن المويد الطغرایی منصب ترسل و انشا را داشت و ابن بی بـی بـه دو بیتـی از «محکیـات محمـودات طبـع لطیف او» اشاره کرده است بدین مضمون:

گل درج زمـردین گشادست امروز ‌ ‌ ‌ زریـــن طـــبق لعل نهـــادست امـروز
ورزانک امارت ریاحین نـــگرفـت ‌ ‌ ‌ صد برگ چگونه عرض دادست امروز

ابن بی بی، حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی. *الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه*. به کوشـش نجـاتی لوغـال و عـدنان صادق ارزی آنکارا: ۱۹۵۷م. ص۲۰۲.

[۲] کریم‌الدین محمود آقسرایی. *مسامره الاخباره‌ومسایره الاخیار*. به کوشش عثمان توران، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲، صص ۶۵ و ۷۳.

[۳] همان، صص ۱۴۹-۱۴۸.

[۴] ابن بی بی، صص ۲۷۱ – ۲۷۰پ.

در زمان سلطان غیاث الدین، تاج الدین المعتز بن طاهر خراسانی یا خوارزمی که پیشتر درباب سفرا و نمایندگان سیاسی از او ذکر گردید و مقتداء امرا و اکابر بود، زمانی بـه امـارت رسـید. در سال ۶۹۹ه/۱۲۹۹م نظام الدین یحیی، پسر خواجه وجیه که وزیر و وزیر زاده ی خراسان بـود بـه حکم خواجه رشید الـدین فضـل الله همـدانی، جهـت اسـتخراج مـال و متوجهـات و استکشـاف عوارضات و وضع قانون به حکم یرلیغ به روم آمد و خدم و خشم بسیار و اتباع بی شمار از کتـاب نیشابوری و **خراسانی** و حجاب آذربایجانی و محصلان قهستانی و پیشکاران ساوجی و کرمانی و قواد اصفهانی و مازندرانی استصحاب و استخدام فرمود. آقسرایی و ابن بی بی در جای جای اثـر خود از مناصب اداری نام می‌برند که توسط خراسانیان اداره مـی‌شـد. از جملـه در زمـان سـلطان غیاث الدین مسعود، مجیر الدین محمد معتز خراسانی فرزند تاج الدین المعتز خراسانی یا خوارزمی نیابت سلطنت را به اضافهی منصب پدرش امارت، بر عهده داشت[۱].

از جمله مناصب مهم دیگر در این دوران، منصب قضاوت بود. آقسرایی از قاضی جمال الدین ختنی که از طرف سلطان رکن الدین به نزد برادرش عزالدین، به رسالت رفت، تا اعلام نماید که رکن‌الدین از طرف مغولان وحکم یرلیغ به حکومت رسیده است نیز، ذکری به میان آورده است.[۲]

از دیگر قضات می‌توان ازقاضی احمد ختنی ملقب به نیغده ای (نیکده ای) که اثری بـا ارزش به نام الولد الشفیق و الحافدالخلیق دارد نیز، نام برد.[۳] از بـین قضـات معـروف دیگـر بـه روزگـار سلطان ابوسعید، به نام قاضی نجم‌الدین طبسی نیز می‌توان اشاره نمود که در دستگاه فرمانروایی روم معتبرترین شخصیتها بود و به امیر تیمور تاش بسیار نزدیک بود و او را در به ثمـر رسـانیدن مقاصدش یاری و تشویق می‌کرد.[۴] وی بعد از اینکه امیر چوپان، به فتنه فرزند خـود امیـر تیمـور تاش، خاتمه داد توسط وی به قتل رسید.[۵]

منشیـان و کاتبان خـراسانی درآسیـای صغیر

یکی از مهمترین عواملی که سبب رونق فرهنگ ایرانی در آناتولی بود، استفاده از زبان فارسی به عنوان زبان رسمی دولت سلجوقی و استعمال آن در مکاتبات اداری، فرامین، منشورها و حتـی

---

[۱] مجیرالدین که لقب امیرشاه را داشت در سال ۷۰۱ هجری در قراباغ اران درگذشت.

[۲] همان، ص۲۶۷.

[۳] عبدالکریم گلشنی. *فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی*. تهران: هنر و مردم، شماره ۱۷۱، ۱۳۵۵،ص ۷.

[۴] شیرین بیانی. *دین و دولت در ایران عهد مغول*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۹۲.

[۵] همان، ص۵۰۹. نیز تاریخ ایران، کمبریج، ج۵، صص ۴–۳۸۳. و نیز خواندمیر، ص ۲۰۷.

مکاتبات شخصی بزرگان بود. منشیان متعددی که وظیفـه‌ی نگـارش ایـن مکتوبـات را داشـتند همگی یا ایرانی بودند و یا فارسی را بخوبی می‌دانستند و اغلب خود ادیبـانی بودنـد کـه نوشـته-هایشان از ارزش ادبی خاصی برخوردار بود.

یکی از این ادیبان نویسنده، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری نسوی می‌باشد. شهاب الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، نویسنده سیرت جلال الدین منکبری ملقب به منشی، از خانواده‌ای اعیانی بوده است. خاندان او صاحب قلعه‌ای بوده‌اند در خراسان به نام خرندز که قلعه‌ای حصین و استوار و کوهستانی بوده در نزدیکی شهر زیدر، و آن شهر جزء نواحی و اعمال شهر و ولایت نسا بوده است. او که اهل تحصیل و تعلم بوده، فارسـی، عربـی و مقـدمات علـوم اسـلامی را تـا ۲۲ سالگی فراگرفته بود و با دواوین عربی و فارسی بسیار انس داشته، وی مدتی در نزد اختیارالـدین زنگی بن عماد الدین محمد، حاکم نسا به خدمت مشغول شد. بعد از آنکه سـلطان جـلال الـدین خوارزمشاه بر آذربایجان مستولی شد، دیوان کتابت انشاء را به شهاب الدین نسوی تفویض کردند. حتی در سال ۶۲۳ ه/۱۲۲۶م وقتی که رسول مغرب رسید، شهاب الدین در هنگـام ادای رسـالت، ترجمانی می‌کرده است و در حکم مهماندار او تعیین شده بود. فرمانها و توقیعات نیـز توسـط وی نوشته می‌شد.

بعد از مرگ جلال الدین خوارزمشاه، شهاب الدین خود را به آمد و بعـد مـاردین رسـانید و از طریق ممالک روم به میافارقین رفت و کتاب نفثهٔ المصدور را بـه سـال ۶۳۹هجـری/۱۲۴۱م در آنجا نوشت. این کتاب به زبان فارسی و دارای نثری مصنوع و شاعرانه و زیباست و شرح احـوال خود و جلال الدین منکبرنی را از سال ۶۲۷ه/۱۲۳۹م در آن بیان کرده است.[۱] کتاب سیرت جلال الدین نیز از منشات خوب فارسی در قرن هفتم به شمار می‌رود که اصلا به زبان عربی بوده ولـی ظاهرا در همان وقت شخص دیگری آن را به فارسی ترجمه و تحریر کرده است.

بدر الدین نخشبی رومی نیز که اصلا از نخشب (نسف) ماوراءالنهرنزدیک سمرقند بود مولـف کتابیست به نام الترسل الی التوسل که در اول ذی الحجه سال ۶۸۴ه/۱۲۸۵م تـدوین کـرد و در زمینه‌ی انشاست.[۲]

---

[۱] نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری.*سیرت جلال الدین منکبرنی*. مصـحح مجتبـی مینـوی، تهـران: انتشـارات علمـی و فرهنگی،۱۳۸۴، مقدمه مصحح، ص کا، ل، لد، م.

[۲] ذبیح الله صفا. *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: چاپخانه امین،۱۳۷۳ج ۳، بخش دوم، ص ۱۳۱۸.

ابن بی بی مورخ مشهور این دوره نیز در زمره‌ی همین کاتبـان هنـرور بـود. او طبـق اظهـار خودش از پدر و مادری ایرانی متولد شد. پدرش مجد الدین به درخواست همسرش بی بی منجمه در دربار علاءالدین کیقباد، کتابت حضور و تصدی در دارالانشاء سلطنت رابه عهده داشت. مادرش بی بی منجمه، دختر کمال الدین سمنانی رئیس شافعیه‌ی نیشابور بوده و از طرف مـادر بـه امـام محمد بن یحیی عالم بزرگ خراسان که در عهد سـنجر در فتنـه‌ی غـز بـه قتـل رسـید نسـبت می‌رساند.[۱]

ابن بی بی که نام کامل وی حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی است، ملقب به امیر ناصرالدین و مشهور به ابن بی بی، امیر طغرا یعنی فرمان‌نویس و مهردار سلطنتی دربار سلجوقیان روم بوده است.[۲] بی شک نخستین تعلیمات به ابن بی بی توسط پدرش که از سادات گور سـرخ و معتبران جرجان بود داده شده است که خود بیانی شیرین و نظم و نثری خوب و خطی برشیوه ی اهل خراسان داشت.[۳]

مدرسیـن و دانشمنـدان خراسـانی درآسیـای صغیر

رونق علمی آناتولی در این دوران را شاید بتوان از کثرت مدارسی که در آناتولی سـاخته شـد حدس زد. بنا بر اکتشافات باستان شناسـان و کارشناسـان هنـری تـاکنون حـدود ۸۰ مدرسـه در آناتولی شناسایی شده که قدمت آنها به پیش از قرن ۱۰ هجـری قمـری مـی رسـد و حـدود ۵۸ مدرسه نیز داشته که اکنون اثری از آنها در دست نیست. سبک معماری و تزئینات ایـن مـدارس، متاثر از هنر ایرانی بود و گذشته از این تاثیرات ظاهری، نحوه ی تدریس و متون مورد استفاده در این مدارس نیز شباهت کاملی با نمونه های ایرانی داشت.[۴] اکثر مدرسین که در منابع تاریخی به آنها اشاره شده ایرانی و یا سخت تحت تاثیر فرهنگ ایرانی بودند. بهاء ولد پدر مولانا، چهار سال درمدرسه‌ی آقشهر و هفت سال در مدرسه‌ی لارنده و مدتی نیـز در مدرسـه آلتونپـا بـه تـدریس اشتغال داشت.[۵]

---

[۱] مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص۱۹۶. و نیز اقبال، صص ۹-۵۲۸.

[۲] محمدجواد مشکور. *اخبار سلاجقه روم*. تهران: کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰. ص ۱۷.

[۳] ابن بی بی، ص۴۴۲.

[۴] ربانی، ص ۱۳۸.

[۵] شمس الدین احمد افلاکی. *مناقب العارفین*. به کوشش تحسین یازیجی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.ج ۱، صص ۹-۲۵.

آنچنان که از گزارش افلاکی بر می‌آید، بهاء ولد علاوه بـر علـوم معنـوی فقـه نیـز تـدریس می‌کرده است[۱] و بدین ترتیب از زبان فارسی در حوزه‌ی علوم مذهبی نیز استفاده می‌شـده اسـت. مولانا خود نیز سالها در مدارس قونیه مدرس بود.[۲] و حتی مدرسه ای از آن خود داشـت. بنـا بـه گفته‌ی افلاکی، مولانا پیش از آمدن به قونیه در چهار مدرسه، مدرسی می‌کرده اسـت و اکـابر و علما در رکابش پیاده می‌رفتند.[۳]

بی بی منجمه، دختر کمال الدین سمنانی به ستاره شناسی و نجوم اشتهار فوق‌العـاده داشـته است. و از دانشمندان به نام این دوره است. چنانکه نوشته‌اند احکام او غالبا با قضا و قدر موافق در می‌آمده و سلطان جلال‌الدین منکبرنی او را در دستگاه خود محترم و مقرب کرده بود و غالبـا در لشکرکشی‌ها می‌برد؛ چنانکه در محاصره‌ی خلاط حضور داشت و امیر کمال الدین کامیار، موقعی که به سفارت پیش جلال الدین آمد بر حکایت بی بی منجمه واقف شد و در مراجعت به خـدمت علاءالدین کیقباد سلجوقی، قصه را به عرض او رساند و علاءالدین مایل به مصاحبت او شد. بعـد از استیصال جلال‌الدین، بی بی منجمه و شوهرش مجد الدین به دمشق افتادند و علاءالـدین آن زن و شوهر را به بلاد روم جلب کرده در خدمت خود جای داد.[۴]

امیر تاج الدین سیمجوری از خاندان بزرگ سیمجوریان که روابط نزدیکی نیز با جلال الـدین قراطای از بزرگان سلجوقی داشت نیز از جمله دانشمندان دربار سلجوقی بود که بارها به سـفارت از سلجوقیان نزد امرای مختلف رفت.[۵] در وقف نامه های جلال الدین قراطای نام چندین نفـر از افراد خاندان سیمجوری به عنوان شاهد ذکر شده که نشان از حضور این خاندان بزرگ ایرانی در آناتولی دارد.[۶] از بین آنان تاج الدین محمود بن علی بن الحسـین السـیمجوری کـه از خـانواده‌ی سیمجوری مقیم خراسان بوده است معروفتر می‌باشد. وظیفه‌ی او سید التراجمه قید شده اسـت و

---

[۱] همان، صص ۴۰-۳۹.

[۲] همان، صص ۷-۸۶ و ج ۲، ص ۶۱۸.

[۳] همان، ج ۲, ص ۶۱۸.

[۴] مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۱۹۶. نیز اقبال، صص ۵۲۹-۵۲۸ . همچنین رجوع شود به: آسیه آل احمد-فاطمه معزی،*"بی بی منجمه"* wwwIICHS.htm نشریه الکترونیکی زنان وابسته به موسسه مطالعات تـاریخ معاصـر، شـماره ۱۶.(۱۳۸۸/۵/۸). و نیز مشکور، مقدمه نویسنده، صص۱۹-۱۸.

[۵] ابن بی بی، ص ۵۶۶.

[۶] عثمان توران، *وقف نامه های دوران سلجوقی*، ترجمه حجت فخری، سال نهم و سال هشتم (تهران: نشریه وقف میراث جاویـدان جاویدان شماره۲۹، بهار۱۳۷۹، و سال نهم، شماره ۳۴-۳۳، بهار وتابستان ۱۳۸۰.

در ۶۶۰ ه/۱۲۶۱م زنده بوده و با همین وظیفه به عنوان شاهد، وقف نامه‌ی کاروانسرای قراطـای را امضا کرده است.[۱]

شـاعران و نویسنـدگان خراسـانی درآسیـای صغیر

بسیاری از سلاطین سلجوقی، تحت تاثیر حضور ایرانیان فرهیخته به قلم و علم و هنر گرایش آشکار به فرهنگ ایرانی داشتند که در شکل گیری مهاجرت های ایرانیان تا پایان حکومت آنان، قطعا بی‌تاثیر نبود. علاقه و احاطه‌ی سلاطین و شاهزادگان سـلجوقی بـه زبـان فارسـی یکـی از عوامل عمده‌ی شکوفایی این زبان در آن سامان بود. [۲]

یکی از مظاهر تعلق خاطر سلاطین و شاهزادگان سلجوقی به فرهنگ ایرانـی و ادب فارسـی توجه ویژه‌ی آنان به شاهنامه‌ی فردوسی بود. این علاقه را می توان از کثرت اشتهار داستان‌ها و قهرمانهای شاهنامه فردوسی در میان آنان دریافت. منابع تاریخی آن دوره به ویژه کتاب الاوامـر العلاییه ابن بی بی مشحون است از اصطلاحات شاهنامه‌ای و تشبیه افـراد و حـوادث زمـان بـه حوادث مذکور در شاهنامه، مانند پیر زال، هفت خان، دیو سپید[۳] و سخنانی در بزرگداشت فردوسی و شاهنامه از زبان فخر الدین بهرام شاه در پاسخ به اعتراض کسانی که صله او به نظامی‌گنجوی را زیاد می‌دانستند.[۴]

علاءالدین کیقباد اول، به هنگام ساخت دیوار قونیه و سیواس دستور داد تا در کنار آیات قرآت و احادیث نبوی از امثال حکم و اشعار شاهنامه استفاده کنند.[۵] همچنین دیوارهای کاخ قبـاد آبـاد، مملو بود از تصاویر داستانهای شاهنامه و اشعار آن، این تصاویر در جریان حفاری های کاخ قبـاد آباد توسط باستان شناسان ترک و به سرپرستی محمد اندر (onder) بر روی دیوار تالارهای قصر کشف گردید و بهترین شاهد بر علاقه‌ی سلاطین سلجوقی بـه ایـن شـاهکار حماسـی ایرانیـان است.[۶] چنانچه مشهود است فردوسی اگر چه خود به آسیای صغیر نرفته بود ولی به عنوان فردی خراسانی بیشترین نقش را درحفظ وتداوم فرهنگ ایرانی درآن منطقه داشت.

---

[۱] فخری، حجت" *وقف نامه های سلجوقی*" بر گرفته از سایت الکترونیکی www.rasekhoon.com (۱۳۸۸/۷/۸)
[۲] همان
[۳] همان، ص۹۷.
[۴] همان، صص ۱۰۵-۱۰۴.
[۵] ابن بی بی، ص ۲۵۴.
[۶] محمدامین ریاحی. *نفوذ زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ص ۸ .

علاقه‌ی سلاطین و شاهزادگان سلجوقی به آثار ایرانی منحصر به شعر نبود، بسیاری از آنـان به آثار علمی و اخلاقی فارسی و آداب ملکداری ایرانی نیز ارادتی تام داشتند. علاءالـدین کیقبـاد اول که خود صاحب ذوق و هنر بود و در بسیاری از علوم و فنون دسـت داشـت، همـواره کتـاب کیمیای سعادت غزالی و سیر الملوک نظام الملک را مطالعه می‌کرد.[۱] کـه هـردو آنـان خراسـانی بودند. از همین رو بود که علما و دانشمندان در این دوره به تـالیف و استنسـاخ کتـب، بـه ویـژه استنساخ کتب به زبان فارسی همت کرده و در مـوارد متعـددی آنهـا را بـه سـلاطین و بزرگـان سلجوقی تقدیم می‌کردند.

ملک الشعرای بهاءالدین احمد بن محمود قانعی طوسی از کسانی اسـت کـه از مقابـل سـیل هجوم مغول در سال ۶۱۷ه/۱۲۲۰م از خراسان گریخته و بـه بـلاد روم رفـت و در ظـل عنایـت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی قرار یافته و به مداحی او اشتغال ورزید و ملک الشعرای او شد، سپس در دربار جانشینان وی، غیاث الدین کیخسرو و عزالدین کیکاوس نیز همین مقام را داشت و نزدیک ۴۰ سال در همین مقام باقی ماند. او سلجوقنامه مشهور خود را به نام علاءالدین کیقباد نظم کرد و در عهد عزالدین کیکاوس دوم به نظم کلیه و دمنه همت گماشت و آن را به نام او به پایان رسانید. وی از جمله بزرگانی بود که سر انقیاد بر آستان مولوی می‌سود و از او کسب فـیض می‌نمود و در تاریخ وفات آن عارف پاک نهاد زنده بود و در عرسی که معین الدین پروانه ترتیـب داده بود، شعری به یاد آن عارف آزاد سرود. قانعی طوسی در اواخر قرن هفتم هجری در گذشـت در حالی که همچنان لقب امیر و ملک الشعرایی را به دوش می‌کشید.[۲]

از دیگر شعرای این دوران، مولانا سیف الدین ابوالمحامد محمد فرغانی اسـت کـه از مشـایخ بزرگ به شمار می‌رفت وی اصلا از فرغانه‌ی مـاوراءالنهر بـود کـه در دوره سـلطه‌ی ایلخانـان و مغولان در آناتولی می‌زیست. او نیز مانند بسیاری دیگر که ایران را به سبب هجوم و آزار مغول و تاتار، ترک می‌گفته اند و در کشـورهای همسـایه گـرد مـی‌آمـده انـد از زادگـاه خـود در تـاریخ نامعلومی‌به آسیای صغیر رفته و همانجا مانده و در گذشته است. تاریخ ولادت وی معلـوم نیسـت ولی باید در اواسط نیمه‌ی اول قرن هفتم مقارن با انقلابات حمله مغول اتفاق افتاده باشد وی در

---

[۱] ابن بی بی، ،ص ۲۲۸.

[۲] ریاحی، ص ۴۲. نیز مشکور، ص ۲۵. همچنن صفا، ج ۳، بخش۱، ص ۴۸۷. و نیز اقبال، صص ۷–۵۳۶.

حالیکه نزدیک به هشتاد سال داشت، به سـال ۷۴۹ ه/۱۳۴۸م و در یکـی از خانقـاه هـای آقسـرا وفات یافت.[۱]

عرفـا و اهل طـریقت خـراسان درآسیـای صغیر

با فتح ملازگرد، راه ورود به مناطق مفتوحه جدیـد بـر مسـلمانان گشـوده شـد و از آن پـس گروههای مختلف مسلمان، از طبقات و اصناف گوناگون با انگیزه هایی متفـاوت بـه سـوی ایـن منطقه رهسپار گشتند. در میان این گروههای مهاجر دسته هایی از عارفان و بزرگان طریقت نیـز حضور داشتند. مهاجرت این گروه به تدریج زمینه را برای رشد طریقت هـای صـوفیانه و تبـدیل آناتولی به یکی از پایگاه های تصوف در عالم اسلام فراهم نمود. صوفیانی کـه از نقـاط مختلـف ممالک اسلامی‌به آناتولی می‌آمدند، موفق شدند که جریان قدرتمند تصوف را در آنجا ایجاد کننـد و بسیاری از آنان متصوفان و درویشانی بودند که از میان ترکـان خراسـان و مـاوراء النهـر آمـده بودند. پادشاهان سلجوقی همانند دیگر پادشاهان ممالک اسلامی‌که از دیر باز به علما و صـوفیان احترام و توجه فراوان ابراز می‌کردند، طبعا از آنان نیز حسن استقبال کردند.[۲] یکـی از طریقتهـای قابل ذکر در این دوره طریقت باباییه است.[۳] کـه منسـوب بـه ابوالبقاءشـیخ باباالیـاس بـن علـی خراسانی است. وی یک بابای ترکمن بود که هنگام حمله مغول به آناتولی مهـاجرت نمـود. بابـا الیاس به اتفاق شیخ دیگری به نام دده قارقین یا باباقارقین به دیارروم پـا گذاشـت ودر روسـتای چات درحوالی آماسیه ساکن شد. ظاهرا سلطان علاءالدین کیقبـاد بـه ملاقـات او آمـد و شـیخ را زیارت کرده بود[۴] وی که خانقاهی در آماسیه برپا کرده بود، با نشان دادن کرامـات خـارق العـاده، پیوسته به شمار مریدان خود می‌افزود و توانست عقاید دینی گسترده‌ی خود را با مهارت بسیار در میان ترکمن‌ها گسترش دهد. خلفای مبلغ اونیز مانند بابا اسحق نیز می دانستند کـه قیـام علیـه

---

[۱] صفا ،ج ۳ ، بخش ۱،صص ۵-۶۲۴ .

[۲] کوپرولو ، ص ۲۴۸.

[۳] لقبی برای برخی از متصوفه که دست کم از اوایل سده ۵ ق/۱۱م به کار می رفته است. بابا واژه‌ای فارسی بـه معنـی پـدر و نیـا می‌باشد که به همین معنی در زبان‌های ترکی اردو و جز آنها نیز بکار رفته است. محمد حسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع*، به کوشش محمد معین(تهران:۱۳۵۷)، ذیل کلمه بابا.

[۴] . میکائیل بایرام و یاشار اوجاق. *جنبش‌های عرفانی سیاسی در زمان سلجوقیان*. ترجمهٔ محمدتقی امامی خویی، تهـران: انتشـارات گواه، ۱۳۸۷، صص ۶۹-۶۹-۷۰-۱۰۵.

دولت سلجوقیان آناتولی را باید جلای دینی پوشاند. گروه وی پس از خروج قوای حکومتی روانه‌ی سیواس شدند که به منزله‌ی پایگاه مغولان در روم بود و پس از کسب موفقیتهایی در این شهر به توقات روی آوردند، بابا اسحق که در خانقاه خود در آماسیه اقامت داشت توانسته بود در توقات و سیواس نفوذ خود را بگستراند. سرانجام قوای حکومتی بر او دست یافتند و به قتلش رساندند ولی به دنبال این اقدام شورش شدت گرفت. و این بار زنان نیز در جنگ شرکت جستند و با شعار لا اله الا الله و بابا رسول الله با دشمنان روبرو شدند. سرانجام بابایی‌ها شکست خوردند و چهار هزار تن از آنان کشته شدند. هر چند پس از این ناکامی نیروی سیاسی آنان به کلی از بین رفت ولی فرقه‌ی بابائیه همچنان به زندگی ادامه داد.[۱]

بعضی از دراویش یسوی نیز به آناتولی مهاجرت کردند و تحت عنوان ابدالان در قیام بابا الیاس هم داستان شدند.[۲] اکثر دراویشی را که به آناتولی مهاجرت می‌کردند، خراسان ارنلری (راشدین خراسان) خطاب می‌کردند.[۳]

احمد یسوی در محیطی ایرانی– صیرم از توابع اسفیجاب– در ماورالنهر به دنیا آمد و در بخارا و تحت تعالیم مشایخ ایرانی تربیت شد. پیر او شیخ یوسف همدانی، یکی از بزرگترین مشایخ عهد خود بود. احمد یسوی، مدتها ملازم نزدیک وی بود و سومین خلیفه‌ی او به شمار می‌رفت.[۴] اگر چه در منابع، اشاره‌ی مستقیمی‌به آشنایی احمد یسوی به زبان فارسی نشده، اما با توجه به آنکه شیخ یوسف همدانی و یار نزدیکش عبد الخالق غجدوانی هر دو به فارسی سخن می‌گفتند و چیز می‌نوشتند، می‌توان انتظار داشت که او نیز به زبان فارسی مسلط بوده است و بنابراین، اندیشه‌های وی را نیز نمی‌توان خالی از تاثیرات این محیط کاملا ایرانی دانست.

اولین ورود یسوی‌ها به آناتولی در اوایل قرن سیزدهم با مجادلات خوارزمشاهیان و قراختائیان صورت گرفت و هنگام این نبردها، باباهای یسوی نیز همراه قبایل ترک مجبور به ترک ماورالنهر

---

[۱] شیرین بیانی. *دین و دولت در ایران عهد مغول*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ج ۲ ، ص ۶۶۷ . و نیز ابن بی بی، ص ۱۰۵.و نیز مشکور، ص ۱۰۰

[۲] اوجاق و بایرام، ص ۱۱۹.

[۳] همان، ص۳۷.

[۴] ربانی، ص ۲۱۶ به نقل از شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکربن خلکان، *وفیات الاعیان وابناءالزمان*، به تحقیق احسان عباسی (دارصادر : بیروت)، صص ۸۱–۷۸.

شدند ولی در اصل بعد از استیلای مغول بود که بسـیاری از باباهـای یسـوی بـا فـرار از مقابـل نیروهای چنگیز به آناتولی پناهنده شدند.[۱]

طریقت قلندریه نیز همانند سایر طریقت‌ها با فرار از مقابل حملات مغول به صورت گروه‌های بزرگ وارد آناتولی شدند.[۲] دراویش و شیوخی که از مناطق با فرهنگی نظیر ماور النهر، خـوارزم و خراسان آمده بودند، طبعا استقرار و زندگی در شهرها را که با طبیعـت آنهـا سـازگار بـود تـرجیح می‌دادند و بیشترآنها از منسوبین مکتب وحدت وجود و مکتب شهاب الدین سهروردی و هواداران نجم الدین کبری بودند که مکتب‌های مختلف تصوف را تبلیغ می‌نمودند. درایـن میـان طریقـت بکتاشیه و مولویه از اهمیت بسزایی برخوردارند، طریقت بکتاشیه که منسوب بود بـه محمـد بـن ابراهیم بن موسی الخراسانی، به زودی به یک از فرقه هایی بدل شد که گـرو ههـای زیـادی از ساکنان آناتولی را شیفته‌ی خود کرد. حاجی بکتاش ولی از صـوفیان خراسـان بـود کـه در سـال ۱۲۰۹-۱۲۷۱م در آناتولی می زیست. او بنیانگذار علوی‌گری در آناتولی شناخته شده است و نـام اصلی وی را سید محمد رضوی ذکر کرده اند.[۳]

تعالیم حاجی بکتاش در کنار تبلیغات باباهای ترکمنـی کـه بـه شـکل گسـترده وارد آنـاتولی می‌شدند، شیوه‌های جدیدی از ادراک صوفیانه را که مبتنی بود بر باورهای تاویل گرایانه از مذهب ارائه می‌دادند.[۴] نگاهی به زندگی حاجی بکتاش نشان می‌دهـد بـه رغـم اختلافـی کـه در منـابع تاریخچه زندگی وی وجود دارد، یک نکته مورد اتفاق است و آن اینکه وی در ایـران و در شـهر نیشابور متولد شده است.

هرچند افلاکی به صراحت از این نکته که حـاجی بکتـاش از خلفـای بابـا رسـول بـوده یـاد می‌کند،[۵] اما این به هیچ وجه به معنای نفی ایرانی بودن و ضدیت با فرهنگ ایرانـی وی نیسـت بلکه حاجی بکتاش به فرهنگ ایرانی به شدت علاقه‌مند و سخت تحت تاثیر آن بوده است. تنهـا اثر به جای مانده از حاجی بکتاش یعنی مقالات غیبیه و کمالات عینیه به زبان فارسی است. نثـر روان و استفاده‌ی مکرر وی ازاشعار شاعران فارسی زبان و ضرب المثل های فارسـی در مقـالات غیبیه بهترین شاهد است بر آشنایی گسترده‌ی وی با ادبیات فارسی- فرهنگی، عارفان ایرانی.

---

[۱] همان ،ص ۴۵.
[۲] همان، ص ۳۹.
[۴] معصوم علیشاه شیرازی، *طرائق الحقائق*، ج ۲، بکوشش محمد جعفر محجوب (تهران: کتابخانه بارانی، بی تا)، صص ۳۰۷-۳۴۵
[۴] ربانی، ص۱۹۰.
[۵] افلاکی، ج۱، ص۳۸۱ .

اصطلاحات فراوان فارسی در آیین واذکار بکتاشی، لقب فارسی بکتاش درمیان مریدانش – خنکار یا خداوندگار– به خوبی بر غلبه‌ی عنصر ایرانی در زندگی و طریقت این شیخ بزرگ ترکان دلالت می‌کنند و حتی ولایت نامه وی به زبان فارسی نگاشته شده است.[۱] حاجی بکتاش ولی بـا آنکه در زمان حیات خود به اندازه‌ی افراد و صوفیان دیگربه شهرت و نفوذ قائل نشـده، در میـان متصوفانی است که در قرن هفت آناتولی، به هم رسیدند بعد ها در اطراف نام او زنجیـره‌ی کلـی مناقب تشکیل و سبب شد در میانه‌ی مردم همانند یک «واضع طریقت» تلقی شود.[۲]

طریقت دیگر که به شدت از قلندران تاثیر یافته بود طریقت حیدریه بـود منسـوب بـه قطـب الدین حیدر که اگرچه قطب الدین حیدر از خاندانی ترک بود، اما در خراسان زاده شده در همانجـا نشوونما یافته و سرانجام نیز در همان جا از دنیا رفته است و تربت او در زاوه از همان زمان محل زیارت زائران بیشمار وی بود.[۳]

گروه عمده ای از دراویش حیدری به سرعت در آناتولی گسترده شدند. در نیمـه‌ی اول قـرن سیزدهم دو شیخ مشهور حیدری در آناتولی حضور داشتند. یکی از آنها حاج مبارک حیـدری بـود که درخانقاه خود در قونیه زندگی می‌کرد و افلاکی با احترام زیاد و با عنوان مفخر الصلحا از او یاد کرده و چنانکه ذکر می‌کندارتباط دوستانه‌ای با مولانا داشته اسـت.[۴] دومـین شـیخ حیـدری نیـز شخصی بود به نام شیخ محمدحیدری از دوستان حاجی مبارک که به دلیل علاقه اش به حسـام الدین چلبی خلیفه‌ی مولانا به باغبانی املاک او پرداخته بود و از محبان مولانا و خاندانش بشمار می‌رفت.[۵]

---

[۱] اصل این اثر، اینک در دست نیست و تنها ترجمه‌ی ترکی آن موجود می باشد، قدیمی‌تـرین نسـخه ولایـت نامـه ترکـی توسـط شخصی به نام فردوسی طویل نگاشته شده است. خانم ربانی نیز معتقد است: از آنجاییکه حاجی بکتاش پس از مواجـه شـدن بـا بی‌اعتنایی سلطان عثمانی با یزید دوم به ایران آمده و تا آخر عمر در آنجا به سر برده می توان احتمال داد شاید او در اصل ایرانی بوده باشد. برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به: ربانی،ص۲۱۹. به نقل از Esad Cosan PP,15-29

[۲] کوپرولو، ص۲۵۱.

[۳] اوجاق و بایرام، ص ۴۲ . به نقل از حمد الله مستوفی قزوینی، *نزهة القلوب* ،ترجمه انگلیسی، توسط لسـترنج (لیـدن: ۱۹۱۹)، ص ۱۵۲.

[۴] افلاکی، ج۱، ص ۲۱۵.

[۵] همان، ج۱، ص۴۶۷.

مولـویه

قطعا طریقت مولویه یکی از تاثیرگذارترین طریقتهای آناتولی است وبیش از همه در توسعه ی فرهنگ ایرانی این منطقه نقش داشته است.

محمد بن حسین خطیبی بکـری (۵۴۳–۶۲۸ه/۱۲۳۰–۱۱۴۸م) معـروف بـه بهاءولـد سـلطان العلما، عارف و واعظ از مشایخ صوفیه و پدر جلال الدین مولوی است. منسب او به ابوبکر صدیق می‌رسد و از سوی مادر نوه‌ی علاءالدین محمد خوارزمشاه دانسته شده است.[۱] بهاءولد را از تربیت یافتگان نجم الدین کبری و از جمله‌ی خلفای او دانسته اند مردم بلخ به وی ارادت بسیار داشـتند و از جمله مریدان و یاران نزدیک او سید برهان الدین محقق ترمذی را می‌توان نـام بـرد کـه از جمله‌ی اقطاب و بزرگان صوفیه بشمار می‌رفت.

بهاءولد اندکی پیش از حمله مغول به آن نواحی و به سبب آزردگی از مردم بلخ و پادشاه وقت، صلاح کار خود را در آن دید که از خراسان دور شود و بدین سبب به عزم سفر مکه از بلخ بیرون شد خوارزمشاه از او درخواست کرد که به نـوعی از شـهر خـارج شـود کـه مـردم آگـاه نشـوند.[۲] مهاجرت وی در حدود سال ۶۱۶ه/۱۲۱۹م یا ۶۱۷ه/۱۲۲۰م اندکی پیش از حمله مغول به خراسان بوده است. با این حال به نظر می‌رسد که حسدوزری علما و آزار و دشمنی آنان نیز در مهاجرت او بی تاثیر نبوده است.البته مرحوم بدیع الزمان فروزانفر در حواشی وتعلیقاتی که در کتاب فیه مافیه مولانا ذکر کرده اند با استدلال به مثنوی ولدی، معروف به ولد نامـه دلیـل مهـاجرت بهاءولـد را چنین نوشته اند: «مهاجرت وی مقارن حمله مغول و فتح بلخ به سال ۶۱۷ه/۱۲۲۰م بوده است و وجه جمع میان روایات با استفاده ای که از گفته‌ی مولانا در فیه ما فیه می‌شود امکان پذیر است و می‌توان گفت که مسافرت بهاءولد و مولانا به سمرقند در نتیجه‌ی رنجش از محمد خوارزمشـاه بوده و شاید پس از فتح سمرقند و بلخ باز گشته و دیگر بار مقارن حمله ی مغول از بلخ بـه دیـار روم هجرت گزیده است» افلاکی نیز از زبان مولانا علت انتخاب روم را به عنوان مقصد هجـرت خاندانش اینگونه نقل می‌کند: «فرمود که حق تعالی در اهل روم عنایت عظیم داشـت و بهتـرین اقالیم خطه‌ی رومست اما مردم این ملک از عالم عشق مالک الملک و ذوق درون قوی بی‌خبر و بی‌مزه بودند. مسبب الاسباب عز شانه و تعالی سلطانه لطیفه‌ی فرموده سببی از عـالم بـی‌سـببی برانگیزانیده ما را از ملک خراسان به ولایت روم کشیده اعقاب مارا در این خاک پاک مـا وی داد

---

[۱] افلاکی، ج۱، ص ۹–۷.

[۲] همان، صص ۱۴–۱۳.

تا از اکسیر لدنی خود برمس وجود ایشان ایثارها کنیم تا به کلی کیمیا نشوند و محرم عالم عرفان و همدم عارفان عالم گردند بیت:

ازخـراسـانم کشیـدی تا بر یـونـانیـان　　تا در آمیـزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی

چنانک گفت و چون مشاهده کردیم که به هیچ نوع به طریق حق، مایـل نبودنـد و از اسـرار الهی محروم می‌ماندند طریق لطافت سماع و شعر موزون که طباع مردم را موافق افتاده است، آن معانی در خورد ایشان دادیم.»[1]

بهاءولد چون به بغداد رسید شهاب الـدین ابـوحفص عمـر سـهروردی (۵۳۹-۶۳۲ه/۱۱۴۴-۱۲۳۴م) به دیدار او شتافت بعد از چهار روز راهی مکه شد و از آن جا به شام رفت. او پس از حج، چهار سال در ملطیه و پس از آن هفت سال در لارنده از توابع قونیه مقیم شد. سرانجام بهاءولد در ۶۲۶ ه/۱۲۲۸م به دعوت سلطان علاءالدین کیقباد به شهر قونیه رفت و سلطان خود از مریدان او شد.

وی دو سال پس از ورود به این شهر در ۸۵ سالگی در گذشت. در حالیکه موقع مستحکمی نه تنها در قونیه که در سراسر منطقه یافته بود و از صبح تا غروب مردم را درس می‌داد و آنگـاه بـه ارشاد اصحاب و ملازمان می‌پرداخت در همه‌ی علوم متبحر بود و از دانشمندان و روحانیون طراز اول عصر خود بشمار می‌رفت.[2]

جلال الدین جوان که هنگام هجرت از بلخ می‌بایست ۲۰ ساله بوده باشد در شهر لارنـده بـا دختر خواجه لالای سمرقندی به نام گوهر خاتون ازدواج کرد.[3] و سلطان ولد از همین خاتون بـه دنیا آمد. جلال الدین حدود ۲۴ سال داشت که از طرف مریدان به جای پدر نشانده شـد و همـان عظمت و نیرو به وی تفویض گشت. سلطان کیقباد همچنان او را گرامی‌داشت و پشتیبانی کرد و

---

[1] مولانا، جلال الدین محمد، *فیه مافیه*. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتسارات امیرکبیر،۱۳۶۹، حواشی و تعلیقات، ص ۳۳۳. به نقل از افلاکی. و نیز برای اطلاع بیشتر در زمینه مهاجرت بهاءولد رجوع شود به: سلطان ولد بهاءالدین، *ولدنامه (مثنوی ولدی)* به تصحیح جلال‌الدین همایی(تهران: چاپ اقبال،۱۳۱۵)، صص۱۹۰-۱۹۳

[2] عبد الباقی گولپینارلی، *زندگی مولانا جلال الدین*،ترجمه و توضیحات دکتر توفیق سبحانی(تهران: موسسـه مطالعـات و تحقیقـات فرهنگی،۱۳۶۳)، صص ۷۹ -۸۰-۸۲-۸۴-۸۵.

[3] مشکور ، ۱۱۷.

از سال ۶۲۹ه/۱۲۳۱م تا ۶۳۸ه/۱۲۴۰م یعنی تا ۹ سال، مولوی در خـدمت محقـق ترمـذی تعلـم می‌کرد.

برهان الدین محقق حسینی ترمذی در عنفوان جوانی به بلخ آمده و بر اثـر آشـنایی بـا بهـاء الدین ولد پدر مولانا شاگرد و مرید او شد. مولانا و سلطان ولد از او بـه صـورتهای سـید برهـان الدین محقق برهان محقق و گاه به مناسبت ضرورت‌های شاعرانه، برهان و برهان‌الدین هم یـاد کرده اند.[۱] بهاء ولد او را به اتابکی یعنی لالایی مولوی گماشـت. هنگـام مهـاجرت بهـاء ولـد بـا خاندان خود، بهاءالدین محقق از بلخ خارج شده به ترمذ معاودت کرده بود و مدتها بعد یعنی پـس از وفات بهاءولد (۶۲۸ه/۱۲۳۰م) به قونیه رفت و به تربیت جلال الدین محمد همت گماشت و او را در حجر تربیت و ارشاد گرفت و در تکمیل علوم شرعیه و ادبیه، ترغیب به سفر حلب و دمشـق کرد و بعد از آنکه او در سال ۶۳۷ ه/۱۲۳۹م به قونیه باز گشت، برهان الدین محقق دوباره در کار تربیت او ایستاد و به ریاضت و مجاهدتش برانگیخت بعد از آن در سال ۶۳۸ه/۱۲۴۰م به قیصریه رفت و در همان سال در آن شهر درگذشت.[۲] او با تقریر مطالب و معارفش به فارسـی در زمـره‌ی اشاعه‌دهندگان زبان و ادب فارسی در آناتولی بود.

زندگی مولانا که در مسند وعظ و تدریس بود و تحت تاثیر تعالیم محقق ترمذی قرار داشـت پس از دیدن شمس تبریزی دگرگون گشت. طبع شعر مولانا پس از ملاقات شمس تبریـزی کـه الهام بخش وی باید تلقی شود شکفته شد و مولانای شاعر، قدم به عرصه‌ی وجود گذاشت.

مولانا پس از یک زندگی پر بارو پر جوش خروش در اوج شهرت، سـر بلنـدی وعظمـت بـه بیماری افتاد و در بستر مرگ غنود. پس از در گذشت وی شکوه و جلال دستگاهی که از وی بر جای مانده بود به باز ماندگانش منتقل گردید. فرزندان و نوادگان وی به منظور حفظ این اعتبار و نیرو دستگاه پدر را حفظ می کردند و کراماتی از خود نشان می‌دادند و به شهرهای آسیای صغیر و خارج آن مسافرت می‌کردند تا به تقویت ارکان اجتماعی موقع خـود و گـردآوری مریـد بپردازنـد. طریقت مولویه از آن پس یکی از طریقت های گوناگون تصوف شد که تا امروز باقی است و حتی دسته ای از غلات شیعه که در مولانا گرایشی به سوی این فرقه یافته بودند بـر خـود شـاخه ی شمس نام نهادند که طریقتی خاص است.[۳]

---

[۱] فیه ما فیه، صص ۱۱-۶.
[۲] صفا،ج ۳، بخش ۲ ،صص ۱۱۷۳-۱۱۷۷۰.
[۳] گولپینارلی، صص ۱۷۰-۱۷۴-۱۷۵.

هنگامیکه مولانا بدرود حیات گفت، بهاءالدین محمد بن جلال الـدین محمـد بـن بهاءالـدین معروف به سلطان ولد متخلص به ولد که در سال ۶۲۳ه/۱۲۲۶م در لارنده از گوهر خاتون دختـر شرف الدین سمرقندی متولد شد. نزدیک ۵۰ سال داشت. او بـه مـدت ۳۰ سـال بـر جـای پـدر نشست، و به نشر طریقت پدر و وضع آداب فرقه‌ی مولویه و ایجاد مولوی خانه‌ها و نصب مشایخ در بلاد مختلف و شرح و بسط افکار پدر مشغول بود.[۱] سلطان ولد مانند پدرش فقیه بزرگ حنفیه بوده و در عین حال حتی الامکان شاعر متصوف ایرانی و شایان توجه بـوده اسـت. سـلطان ولـد کوشید تا ادبیات ترک را با الگوهای ادبیات صوفیانه ایران منطبق کند و تـاثیر مولانـا در ادبیـات ترک از وی آغاز شده است.

او هنگام نوشتن منظومه‌های ترک عیناً چنان می‌اندیشید که هنگام سـرودن و تنظـیم اشـعار فارسی، و در بیدار سازی و ارشاد مردم آناتولی و به منظور تلقین عظمت مولانا برا ی همه تلاش بسیار می‌کرد.[۲] سلطان ولد به سـال ۷۱۲ه/۱۳۱۲م در حـدود ۹۰ سـالگی در قونیـه در گذشـت و پهلوی پدر به خاک سپرده شد و بعد از او پسرش جلال الدین فریدون معروف به امیر عارف که از فاطمه خاتون دختر صلاح الدین زرکوب بود برجای پدر نشست.[۳]

نکته‌ای که مربوط به این پژوهش می‌گردد این است که همراه با مهـاجرت مشـایخ تصـوف گروههای معتنابهی از مریدان و هواداران آنان در معیت ایشان به آنـاتولی مهـاجرت مـی‌کردنـد، افلاکی از آمدن گروه کثیری از علما و فضلای خراسان به همراه بهاءولد خبر می‌دهد.[۴] گذشته از مهاجرانی که همراه این مشایخ به آناتولی آمـده بودنـد، آوازه‌ی ایـن بزرگـان در جلـب و جـذب ایرانیان از مناطق مختلف به آناتولی نیز موثر بود در منابع، اشارات متعددی به آمـدن گروههـای مختلفی از ایران برای دیدار با این بزرگان آمده است. افلاکی همچنین نقل مـی‌کنـد کـه افـراد بیشماری از بخارا، ترکمنستان، جند و خجند و سـایر نقـاط بـرای ملاقـات بـا مولانـا بـه قونیـه

[۱] صفا، ج ۳ ، بخش دوم ،صص ۶-۷۰۵ .
[۲] کوپرولو، صص ۶-۲۸۵ .
[۳] پیشین ، همان صص
[۴] افلاکی، ج ۱، ص ۱۷.

می‌آمدند[۱] وی درجایی دیگرنیز از آمدن ۲۰ نفـر از بخـارا و سـمرقند بـه قونیـه و مریـد شـدن و اقامتشان در آنجا تا زمان مرگ سخن می‌گوید.[۲]

دنباله‌ی اسامی بسیاری از یاران مولانا و خلفایش نشان‌دهنده آن است که آنها از ایران آمـده بوده‌اند. افرادی همچون مجدالدین مراغی، اوحد الدین خویی، بدرالـدین تبریـزی، طبیـب اکمـل الدین موید نخجواجی و غضنفر و بهاء الدین تبریزی و بسیاری دیگر[۳]، نجم الدین کبـری نیـز در اثنا تصرف خوارزم از سوی مغولان به بیش از ۶۰۰ نفر از مریدان خود امر نمود تا خـوارزم را بـه سوی خراسان ترک کنند که البته این مریدان بعد از آمدن به خراسان در آنجا نماندند و به سوی آناتولی رهسپار شدند.[۴] بسیاری از افرادی که به شوق این بزرگـان بـه آنـاتولی مـی‌آمدنـد، خـود عالمانی بودند که پس از استقرار در آناتولی با خلق آثار ادبی و هنری بـه رواج فرهنـگ ایرانـی و زبان و ادب فارسی مدد می‌رساندند. از جمله این افراد برهان الدین محقق ترمـذی بـود کـه بـه دنبال بهاءولد و برای تقبل سرپرستی مولانا جلال الدین به آناتولی آمد. وی کـه خـود از علمـای نامدار و دانشمند آن روز گار بود با تقریر مطالب و معارفش به فارسی در زمره‌ی اشاعه دهنـدگان زبان و ادب فارسی در آناتولی بود.

صوفیه و تصوف با توجه خاصی که به تربیت سالکان و ارشاد عامه مردم داشـتند شـعر و نثـر فارسی را وسیله‌ی بیان مقاصد عالیه عرفانی و اخلاقی و تربیتی خود ساختند و چون بنای کارشان بر ذوق و حال بود شعر و نثر فارسی را با لطف و صفایی خاص همراه کردند و به آنها مایه هـای جدیدی از تفکر بخشیدند. در این میان باید اذعان داشت رواج زبان وادب فارسی در آناتولی دوره ی سلجوقی بیش از هر عاملی مرهون آثار ارزشمندی بود که توسط پیران طریقت خلق وآفریـده شد.در راس این آثار بی تردید مثنوی مولانا جلال الدین بود.

مرحوم ریاحی در کتاب خویش از بسیاری ازاصطلاحات مولویه در روزگار حاضر نام مـی بـرد که فارسی یانیمه فارسی است : آتشـباز (آشـپز)، آیـین، جـان، چلـه، درگـاه، دم، دسـتار، دسـته، گل(نوعی پیراهن)، هفت سلام، خاموشخانه، تنوره(نوعی لباس بی آستین) و بسیاری اصطلاحات دیگر. مثنوی‌خوانی نیز از ارکان اصلی زاویه های مولوی بود. افلاکـی نـام تعـداد زیـادی از ایـن

---

[۱] همان کتاب،صص۴۳۱– ۴۷۷.

[۲] محمد شکر. *سلجوقیان (شکست بیزانس در ملازگرد و گسترش اسلام در آناتولی).* مترجمان نصرالله صالحی و علی ارطغرل، قم: نشر ادیان، ۱۳۸۵، ص۱۳۹. به نقل ازملاجامی، ترجمه نفحات الانس، ص۴۸.

[1]. ALI Haydar BAYAT, *Turk Kulturu Sanantlari* (Dergesi: 1997), Sayiz, 53-63.

[۴] همان،ص ۲۶۹ .

مثنوی‌خوانها را آورده است، از جمله سراج‌الدین مثنوی خوان، تاج الدین مثنوی خوان، ویـا شـیخ سعدالدین مثنوی خوان. شاید بتوان گفت که داستانها و اساطیر و امثال و حکم ایرانی که مثنـوی مملو از آن بود از همین طریق در فرهنگ ساکنان آناتولی وارد می شد.[۱]

بنابراین بیشتر طریقتهای موجود در آناتولی از طریق ایران به آنجا وارد گشته، پایه گذاران آنها همگی یا خراسانی بوده و یا نزد مشایخ ایرانی تعلیم یافته بودند بیشـتر مشـایخ ایـن طریقتهـا از مفاخر ادب فارسی بوده و هریک آثاری به این زبان داشتند، گروه مریدان آنهـا بـه مشـایخ خـود تشبه می جستند و بنابراین از این رهگذر زبان مورد استفاده این مشـایخ، آداب ورسـوم، رفتـار و توصیه‌های آنها در میان مریدانشان منتشر می شد و چون خود این مشایخ چنانچه ذکـر شـد بـه فرهنگ غنی ادب و عرفان ایرانی احاطه داشتند، هواداران آنها نیز با آثار بزرگ فارسی آشنا گشته و گاه خود نیز به خلق آثاری پرداخته‌اند. حجم وسیع نسخه‌های خطی موجود در کتابخانـه هـای ترکیه بهترین شاهد بر این علاقه به زبان و ادب و فرهنگ ایرانی است کـه پیـران طریقـت بـه شکلی ناخواسته در رواج آن سهمی بزرگ داشتند.

معمـاری، هنـرها و صنـایع خـراسان درآسیـای صغیر

به اعتقاد برخی صاحب نظران امور هنـری، معمـاری ایرانـی بیشـترین تـاثیر را در معمـاری سلجوقیان آناتولی داشت. حضور هنرمندان ایرانی در آناتولی باعث شد تا شاکله‌ی هنری آنهـا بـر اساس عناصر هنری و فرهنگی ایران بخصوص سبک خراسـان، در شـهرهـای قونیـه، قیصـریه، ارزروم و... شکل بگیرد. هنر و معماری آناتولی قبل از حضور ایرانیان متاثر از هنر دمشق بـود امـا با آمدن هنرمندان ایرانی و توجه حکام سلجوقی به تزئینات سـطوح سـنگی بناهـا بـا ترکیبـی از کتیبه، نقوش هندسی، اسلیمی‌و ... نقش می‌شوند. بناهای مهمی مثل مسجد علاءالدین، مدرسـه اینجه مناره و مدرسه‌ی بیوک کراتی در قونیه متاثر از سبک معماری و تزئینات خراسان می‌باشد.[۲]

همانگونه که ذکر شد معماری آناتولی یکی از جلوه‌گاه‌های نقوش ایرانی است. از جمله نقش «لا» که در مدرسه ی اینجه مناره قونیه به کـار گرفتـه شـده اسـت، در تزئینـات بناهـای ایـران بخصوص در خراسان سابقه‌ی طولانی دارد. شاید این شیوه از طراحی «لا» یادآور حدیث معروف

---

[۱] ریاحی، ص۴۶

[۲] احمد خزائی، *حضور عناصر تزئینی ایرانی در روند شکل گیری تزئینات معماری سلجوقیان روم در آسیای صغیر*، کتـاب مـاه هنـر (تهران: فروردین و اردیبهشت، ۱۳۸۶). ص ۴۰.

امام‌رضا در نیشابور به هنگام عبور از این شهر باشد. حدیث، به طور مسلسل از آباء طاهرین خـود از رسول اکرم و جبرئیل از قول خداوند روایت می‌کند که: «کلمه‌ی لا الا الا الله حصـنی و مـن دخل حصنی امن من عذابی» البته حضور هنرمندان خراسانی که در آن ایـام بـه خـاطر حملـه‌ی مغول در این شهر سکنا گزیده بودند بی تاثیر در ساخت این بناها نبوده است. نقش ستاره‌ی پـنج وجهی با تکرار کلمه‌ی «محمد ص» به خط کوفی در داخل یک شمس از دیگر نقوشی است که به صورت حجاری در درب ورودی تربت ماما خاتون[۱] در دهکـده‌ی طرخـان در حومـه‌ی غربـی ارزروم دیده می‌شود و نمونه ی دیگر آن داخل گنبد مسجد جامع شهر ملطیه مورد اسـتفاده قـرار گرفته است منشا این نقش نیز در آثار تزئینـی معمـاری خراسـان قابـل ردیـابی اسـت. از جملـه درمسجد ملک زوزن در نزدیکی خواف و در تزئینات گنبد سلطانیه آن را می‌توان مشاهده نمود.

معمار مدرسه سرچالی در قونیه (۱۲۴۳م/۶۴۱ه) شخصی بود به نام محمد بن محمود طوسی[۲] که در کتیبه‌ای که قبلا در ایوان مدرسه جای داشته و هم اکنون در موزه‌ی بـرلین شـرقی نگـاه داشته می‌شود با لحنی شاعرانه از دوام یاد و خاطره‌ی خود سخن گفته اسـت. معمـاران برخـی از این بناها به شهادت کتیبه‌هایشان ایرانی بوده اند، از جمله معمار مقبرهـی قلـیچ ارسـلان دوم در قونیه شخصی بوده به نام یوسف بن عبد الغفار خجندی و کاشی کار مدرسهی سرچالی در قونیـه نیز احتمالا فردی طوسی بوده است.[۳] پل توقات کـه در سـال ۶۴۸ ه /۱۲۵۰م بـه نفقـه پروانـه، حمیدبن عبدالقاسم بن وزیر طوسی و نفقه امیر سیف الـدین بنـا شـده اسـت نیـز نتیجـه حضـور معماران مهاجر ایرانی در آناتولی می‌باشد.[۴] بسیاری از کاروانسراهای ساخته شده در آناتولی نیز با اسامی ایرانی پیوند خورده است، از این نظر وقف نامه‌های سلجوقی به لحـاظ داشـتن اطلاعـات مهمی در خصوص تاریخ آن دوره یک سند تاریخی قابل توجه هستند، ذکـر چنـد مـورد در ایـن زمینه ضروری به نظر می‌رسد: در بین اسامی‌شاهدانی که وقف نامهی کاروانسـرای ارتوقـوش[۵] را امضا کرده اند به نام یک خراسانی برمی‌خوریم.

---

[۱] احتمالا منظور تربت فاطمه باجی دختر اوحدالدین کرمانی است.برای دیدن تصویر تربت ماما خاتون به پیوسـت همـین پـژوهش رجوع شود.

[2] BAYAT, Sayiz s, 53-63.

[۳] ریچارد اتینگهاوزن و گرابرالگ، *هنر و معماری اسلامی*، ترجمه یعقوب آژند(تهران: نشر تهران، ۱۳۷۸) ، ص ۵۴۵.

[4] BAYAT, Sayiz ,s 53-63.

برای دیدن تصاویر مربوط به بناهای ذکر شده، به پیوست همین پژوهش رجوع شود.

[۵] ارتوقوش از غلامان خاص کیخسرو به شمار می رفت و از رجال درباری بود.

امیر عالم بن محمدبن محمد البلخی، نام تاج الدین سیمجوری نیز که بیشتر ذکر آن گذشت نیز به عنوان شاهد در وقف نامه‌ی کاروانسرا به چشم می‌خورد از فهرست شهود، چنین برمی‌آید که در آن تاریخ، دولتمردی به نام علی بن محمد مروی که امیر محفل بود می‌زیسته، که نام او در وقف نامه‌ی مدرسه نیز دیده می‌شود. همچنین نام سی و نهمین شاهد در وقف نامه‌ی مدرسه قراطای محمد بن الحسین السید الجعفری است و از آن جا که نویسنده ابن بی بی دارای کنیه‌ی السید الجعفری بوده است، احتمال دارد که هر دو از یک خانواده بوده باشند. در واقع نام نویسنده ابن بی بی الحسین بن محمد بن علی است بنابراین ایجاب می‌کند که محمد بن علی، مجد الدین محمد بن علی ترجمان همسر بی بی منجمه باشد و بی شک این امکان وجود داشته که مجد الدین محمد که در آن دوره در خدمت دولت بوده است، جزو شهود بوده باشد. نام سه شخص دیگر از خانواده ی سیمجوری نیز دیده می‌شود، از آنجا که شجره نزدیکتر این‌ها متفاوت و فقط نسبت سیمجوری آنها مشترک است معلوم می‌شود که گروه بسیاری از این خاندان به آناتولی آمده اند. از آثار مصور بجای مانده در آن دوران، کتابی است در تنجیم و سحر و جادو به زبان فارسی که در سال ۱۲۷۱ م /۶۷۰ه در آقسرا و قیصریه توسط شخصی به نام نصیر الدین محمد بن علی السجستانی نوشته شده است. تصویرگر کتاب شخصی است به نام ناصر الرمال الساعاتی السیواسی، خطوط و تاثیر این کتاب شباهت زیادی به کتاب ورقه و گلشاه عیوقی دارد و از آن تاثیر بسیار پذیرفته است. با توجه به آنچه گذشت، ایرانیان مهاجر و مقیم در آناتولی در گسترش فرهنگ ایرانی در بین طبقات مختلف اجتماعی نقش اساسی برعهده داشتند، شاهان و سلاطین سلجوقی نیز که تحت تاثیر این گروه از ایرانیان قرار داشتند به نوبه‌ی خود از طریق حمایت از فرهنگ ایرانی در تمامی زمینه ها باعث رواج آن گردید.

عده‌ای از مورخان بر این باورند که فقط حمایت و پشتیبانی این سلاطین عامل اساسی رواج فرهنگ ایرانی در دوران است[۱]، هرچند نقش و حمایت حاکمانی مانند قلیچ ارسلان دوم را که در اطراف دربار خود، مدارس وبازارها و کاروانسراهایی ساخت و سپس هنرمندان و بازرگانان را از آذربایجان دعوت کرد و در آن مکانها مستقر ساخت،[۲] نباید از نظر دور داشت. اما چنانچه در بخش پیشینه مهاجرتها مطرح گردید، نشانه‌های حضور فرهنگ ایرانی در آناتولی و مهاجرت ایرانیان به این منطقه به سالها پیش از اسلام بر می‌گردد. نگارنده‌ی این سطور بر این باور است

---

[۱] صفا، ج ۳ ،ص ۳۰۵.

[۲] شکر،ص ۸۰ .

که اساسا در شکل‌گیری دولت سلجوقیان روم، نقش یک ایرانی فرهیخته و سیاستمداری توانا بـا نام خواجه نظام الملک نیز نمی‌بایست نادیده انگاشته شود. هم او بود که با نگـاهی دور اندیشـانه آلپ ارسلان را که پس از شورش قتلمش، درصدد قتل اطرافیان و نزدیکان او بود راضی نمود تا فرزندش سلیمان‌شاه را به سرحدات غربی گسیل دارد وهمین اقدام پایه اولیـه تشـکیل حکومـت سلجوقیان روم گردید.

نتیجـه گیری

خراسانیانی که به دلایل مختلف به آسیای صغیر مهاجرت کرده بودند به طور طبیعی با افـراد بومی در تماس قرار میگرفتند. تماس بین آنها تنها در حد رفع ضرورتها باقی نمی‌مانـد بلکـه بـه معاشرت بین آنها و ترویج عرف و عادت و سنتها و به دیگر داد و ستدهای مادی و معنوی منتهی می شد. آنها از جهت فرهنگی برتری خود را نسبت به ترکان درکنار سایر ایرانیان به طور پیوسته حفظ کردند.

آنها به رغم عدم شرکت مستقیم در قدرت به دلیل ویژگیهای فکری، عقیـدتی دارای نفـوذی خاص در جامعه بودند از آن میان نقش پیران طریقت که در میان مریدان و هواداران خود وجهه-ای کاریزماتیک داشتند حائز اهمیت است. این پیران اغلب ایرانی و یا تحت تاثیر و تعلیم اندیشه-های مشایخ ایرانی بودند، همچنین دانشمندان و ادبا به دلیل توجه به زبان و ادب فارسی و خلـق آثاری ارزشمند به این زبان، استفاده مکرر از اشعار و آثار بزرگان ایرانـی و تشـویق شـاگردان بـه مطالعه آثار ارزشمند فارسی، بر رواج فرهنگ ایرانی تاثیر گذاردند. سلاطین و شاهزادگان سلجوقی نیز با استفاده از تشکیلات اداری ایرانیان، انتصـاب کـارگزاران عـالی رتبـه‌ی ایرانـی بـرای اداره امور،استفاده از زبان فارسی در تشکیلات اداری، فرامین و مکاتبات رسمی و غیر رسمی، تشـویق شاعران و پارسی نویسان، حمایت از علما و دانشمندانی که اغلب ایرانی بوده و به زبان فارسی می نوشتند، حمایت ودعوت ازهنرمندان وساخت آثار هنری کـه در آنهـا از سـبکهای هنـری ایرانـی استفاده می شدو حمایت ازعرفا و پیران طریقـت کـه اکثرشـان منشـاء ایرانـی داشـتند، تاسـیس خانقاهها، زوایا، تکایا و برگزاری مجالس سماع و پذیرش شـفاعتهای بزرگـان طریقـت، زمینـه را برای رواج هرچه بیشتر فرهنگ ایرانی فراهم آوردنـد. بنـابراین، تعامـل میـان ایرانیـان مهـاجر و حاکمان سلجوقی به رواج فرهنگ ایرانی کمک کردند.

فهرست منابع

منـابع فـارسی و عـربی

آقسرایی، کریم‌الدین محمود. *مسامره الاخبار و مسایره الاخیار*. به کوشش عثمان توران، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

ابن بی‌بی، حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی. *الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه*. به کوشش نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی آنکارا: ۱۹۵۷ م.

ابن عبری، غریغوریوس بن هارون. *تاریخ مختصر الدول*. ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷

افلاکی، شمس الدین احمد. *مناقب العارفین*. به کوشش تحسین یازیجی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام الدین حسینی. *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*. تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳.

شیرازی، معصومعلی شاه. *طرائق الحقایق*. به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران: کتابخانه بارانی، بی‌تا.

طبری، جعفر محمد بن جری. *تاریخ الامم و الملوک*. بیروت: مؤسسه عزالدین، ۱۴۱۳ ق.

مولوی، جلال‌الدین محمد. *فیه مافیه*. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتسارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری. *سیرت جلال الدین منکبرنی*. مصحح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،۱۳۸۴

تحقیقـات

اتینگهاوزن، ریچارد و گرابر الگ، *هنر و معماری اسلامی*. ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۸.

بایرام، میکائیل و یاشار اوجاق. *جنبش‌های عرفانی سیاسی در زمان سلجوقیان*. ترجمهٔ محمد تقی امامی خویی، تهران: انتشارات گواه، ۱۳۸۷.

بیانی، شیرین. *دین و دولت در ایران عهد مغول*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.

ربانی، زهرا. *بررسی نقش نخبگان در رواج فرهنگ ایرانی در آناتولی دوره سلجوقیان روم*. رساله دکتری، تهران: دانشگاه الزهرا،۱۳۸۲ .

ریاحی، محمدامین. *نفوذ زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.

شکر، محمد. *سلجوقیان (شکست بیزانس در ملازگرد و گسترش اسلام در آناتولی)*. مترجمان نصرالله صالحی و علی ارطغرل، قم: نشر ادیان، ۱۳۸۵.

صفا، ذبیح الله. *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: چاپخانه امین، ۱۳۷۳.

کوپرولو، محمد فواد. *صوفیان نخستین در ادبیات ترک*: ترجمه و تصحیح توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.

گولپینارلی، عبدالباقی. *مولانا جلال‌الدین*. ترجمه توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

لمبتون، آن. *ساختار درونی امپراطوری سلجوقی*. پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امبیرکبیر، ۱۳۷۱.

مشکور، محمدجواد. *اخبار سلاجقه روم*. تهران: کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰.

نقش مهـاجرین خـراسان بزرگ در توسعه ... | ۵۳

وستنفلد، فردیناند وادوارد ماهلر. *تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی*. مقدمه و تجدید نظر از دکتر حکیم‌الدین قریشی، تهران: شرکت افست (سهامی عام)،۱۳۶۲.

مقـالات فـارسی و تـرکی

توران، عثمان. *وقف نامه‌های دوران سلجوقی*. ترجمه حجت فخری، تهران: نشریه وقف میراث جاویدان، سال هشتم، شماره ۲۹، بهار ۱۳۷۹ و سال نهم، شماره ۳۴-۳۳، بهار و تابستان ۱۳۸۰.

خزائی، محمد. *حضور عناصر تزئینی ایرانی در روند شکل گیری تزئینات معماری سلجوقیان روم در آسیای صغیر*. تهران: کتاب ماه هنر، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶.

گلشنی، عبدالکریم. *فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی*. تهران: هنر و مردم، شماره ۱۷۱، ۱۳۵۵.

زبان فارسی در قلمرو ترکان عثمانی. تهران: مجله هنر و مردم، شماره ۱۷۲-۱۳۵۵.

BAYAT, Ali Haydar. *Turk Kulturu Sanantlari*. Dergesi: 1997 Sayiz s.53-63.